

وضعیت مشخص جهان امروز

مهمترین معیار درک اوضاع مشخص بین‌المللی و روند آتی آن، تغییر و تحولات در اقتصاد جهانی است، زیرا اقتصاد پایه مادی تکامل جوامع بشری است. رشد اقتصادی کشور را نیز در درجه اول با سطح تولید ناخالص داخلی آن می‌سنجند. این سنجش در مورد رشد و تکامل اقتصاد جهانی نیز صدق می‌کند.

تولید ناخالص داخلی جهان در سال ۱۹۶۰ رقم ۱۳۶۴,۵ میلیارد دلار و در ۱۹۷۰ حدود ۳ هزار میلیارد دلار را نشان می‌دهد، در سال ۲۰۲۱ به ۹۴ هزار میلیارد دلار و در پایان سال ۲۰۲۳ به اوج ۱۰۵۴۳۵,۰۰ میلیارد دلار آمریکا می‌رسد.

به عبارت دیگر تولید ناخالص داخلی جهان از سال ۱۹۷۰ تا ۲۰۲۳ حدوداً ۳۵۱۴,۵ درصد رشد داشته و ثروت موجود در جهان به ۴۰۰ تریلیون و ۱۸۰ میلیارد دلار بالغ گردیده است.

برای درک اهمیت این مسأله ضروری است رشد جمعیت نیز بررسی گردد. در سال ۱۹۷۰ جمعیت جهان ۳,۷ میلیارد نفر و در سال ۲۰۲۳ کمی بیش از ۸/۰۲۵ میلیارد نفر محاسبه شده است. (Economics Trading)

به بیان دیگر جمعیت در این فاصله زمانی ۳۹۶ درصد رشد کرده یعنی حدوداً ۴ برابر شده است. اگر درصد رشد تولید ناخالص داخلی جهان را به درصد رشد جمعیت جهان در این فاصله تقسیم کنیم: شدت استثمار تولید کنندگان جهان بدست می‌آید، زیرا رشد تولید ناخالص داخلی هیچ معنای دیگری جز رشد ارزش اضافه تولید شده توسط کارگران را ندارد.

استثمار کارگران جهان در سال ۲۰۲۳ نسبت به سال ۱۹۷۰، ۸,۹ برابر شده است. بالاترین رشد این استثمار در آمریکا، چین، ژاپن و آلمان بوده است.

مهمترین عوامل چنین استثمار گسترده و تشدید شونده‌ای عبارت است از:

- به کار گرفتن هر نیروئی که قادر به کار است. یعنی جهانی شدن تولید به معنای واقعی و اخص کلمه،
- نوسازی و مدرنیزه کردن ابزار تولید با بالاترین سطح تکنولوژی در کشورهای ثروتمند سرمایه‌داری،

- بالا بردن ساعات کار از ۳۰ ساعت در هفته به ۳۵ الی ۴۰ ساعت.

- فشارهای پلیسی و روانی بر کارگران جهت بازدهی بیشتر نیروی کار.

رشد تولید ناخالص داخلی جهان و در هر کشوری باعث رفاه و امنیت بیشتر توده کارکن و زحمتکش جامعه نمی‌شود، برعکس باعث قطبی‌تر شدن جامعه جهانی، فقر روز افزون طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان، انواع و اقسام بیماری‌ها و معضلات اجتماعی از قبیل فحشا، جنایت و اعتیاد می‌گردد. در عین حال اقلیت ناچیزی را به ثروت‌های افسانه‌ای می‌رساند. ما در زیر به سه معضل ناشی از رشد تولید ناخالص داخلی جهان سرمایه‌داری می‌پردازیم.

فقر: در سال ۲۰۱۸ حدود ۶۶۷ میلیون نفر در فقر مطلق زندگی می‌کردند.

در سال ۲۰۲۳ حدود ۱,۱ میلیارد نفر از جامعه ۶/۱ میلیارد نفری کشورهای در حال توسعه دچار فقر چند بعدی بودند.

در سال ۲۰۲۴ بر مبنای گزارش بانک جهانی ۷۰۰ میلیون نفر (۸,۵٪ جمعیت جهان در فقر مطلق زندگی را گذرانده‌اند. (Statista) فقر از ۱۹۹۸ تا ۲۰۱۸ به علت این که جهان در جنگ‌های بزرگ قرار نداشت قدری فروکش نشان می‌دهد ولی از ۲۰۱۸ تا کنون فقر گسترده‌تر گردیده است. این در حالی است که تولید ناخالص داخلی جهان در نقطه اوج خود قرار دارد.

آمار زیر به روشنی چگونگی تقسیم ثروت و فقر را توسط سیستم جهانی سرمایه‌داری توضیح می‌دهد: «براساس آمارهای کردیت، الگوی تفکیکی ثروت خانوارها در جهان بسیار قابل تامل است، به طوری که در نیمه اول سال جاری میلادی، از کل ۴۰۰ هزار و ۱۸۰ میلیارد دلار ثروت جهان، نزدیک به ۳۱ درصد (۱۲۴ هزار میلیارد دلار) آن در اختیار خانوارهای آمریکای شمالی است. این درحالی است که سهم این قاره از کل جمعیت جهان حدود ۴,۷ درصد است. در رده دوم، کشورهای اروپایی درحالی ۲۳,۳ درصد از کل ثروت جهان (۹۳ هزار و ۳۷۰ میلیارد دلار) را در اختیار دارند که سهم این قاره از کل جمعیت جهان ۹,۶ درصد است. در ردیف سوم، چینی‌ها قرار دارند که با داشتن نزدیک به ۱۸,۴ درصد جمعیت جهان، مالک ۲۰,۴ درصد از ثروت جهان (۸۱ هزار و ۴۴۶ میلیارد دلار) هستند. در ردیف چهارم، کشورهای آسیا و اقیانوسیه (بدون چین و هند) قرار دارند که با داشتن حدود ۲۴ درصد جمعیت جهان، مالک حدود ۱۷,۶ درصد ثروت جهان (۷۰ هزار و ۲۷۰ میلیارد دلار) هستند. در ردیف پنجم هند با داشتن ۱۷,۶ درصد جمعیت جهان، مالک ۳,۹ درصد از ثروت جهان (۱۵ هزار و ۵۵۵ میلیارد دلار) است. در ردیف ششم، کشورهای آمریکای لاتین قرار دارند که با داشتن ۸,۴ درصد از جمعیت جهان، سهم آنها از ثروت جهان حدود ۲,۷ درصد (۱۰ هزار و ۸۳۱ میلیارد دلار) است. در ردیف هفتم و پایانی نیز بیش از ۴۰ کشور آفریقایی قرار دارند که به‌رغم داشتن ۱۷,۲ درصد از جمعیت جهان، تنها مالک ۱,۲ درصد ثروت جهان (چهار هزار و ۶۸۳ میلیارد دلار) هستند. (تسنیم - ۲۰ مارس ۲۰۲۳)

کودکان کار: به گزارش سازمان جهانی کار در سال ۲۰۰۶ بیش از ۱۲۶ میلیون کودک در جهان مشغول به کار بودند، در سال ۲۰۱۸ بیش از ۱۵۲ میلیون، در سال ۲۰۲۰ حدود ۱۶۰ میلیون و در سال ۲۰۲۳ بیش از ۲۵۰ میلیون کودک مشغول ایجاد ارزش اضافه بوده‌اند. به بیان دیگر در فاصله زمانی ۲۰۰۶ تا ۲۰۲۳ بیش از ۱۹۸ درصد به کودکان کار اضافه گردیده است.

اعتیاد: در جهان در سال ۲۰۰۶ حدود ۱۸۹,۷ میلیون نفر معتاد بودند. در سال ۲۰۱۷، حدود ۲۷۱ میلیون نفر، یا ۵,۵ درصد از جمعیت جهان (۶۴-۱۵ ساله)، در چنگال اعتیاد گرفتار بودند. (UNODC)

در سال ۲۰۲۱ حدود ۲۹۶ میلیون معتاد در جهان وجود داشت. در هر سال ۲۰۰ هزار نفر از اعتیاد جان خود را از دست می‌دهند. (Statista) یعنی چهار برابر قتل عام و نسل کشی فلسطینیان توسط فاشیست‌های اسرائیلی.

چنانکه ملاحظه می‌شود سه معضل اجتماعی فوق هر ساله گرایش به رشد دارند. این سه معضل با بالارفتن تولید ناخالص داخلی یعنی با بالا رفتن ثروت جهانی و تقسیم به شدت ناعادلانه آن نسبت مستقیم دارد.

در واقع افزایش ثروت یعنی استثمار روزافزون طبقه کارگر و بی عدالتی کامل در تقسیم ثروت اجتماعی در جامعه سرمایه‌داری، باعث مصائب غیر قابل حلی گردیده است که فقط با انقلاب ضد سرمایه‌داری می‌تواند برطرف گردد.

تعداد جمعیت جهان محدود است و بسیار آرام رشد می‌کند. به همین جهت نیز مقدار ثروت محدود است و بسیار آرام افزایش می‌یابد ولی حرص و طمع کنسرن‌های عظیم سرمایه‌داری بین‌المللی و دولت‌های تحت نفوذشان نهایی نمی‌شناسد. در نتیجه رقابتی خانمان برانداز و خونین بین این کنسرن‌ها بر سر سهم بیشتر درمی‌گیرد.

جهان ۲۰۲۴ بالاترین تولید ناخالص داخلی، یعنی بالاترین سطح تولید ثروت را در این چند سال اخیر داشته است. به همین جهت نیز در این سال درگیری‌های نظامی، جنگ‌های منطقه‌ای و نیابتی بسیاری از کشورها را در خود فشرده است.

همین نیاز به جنگ و خونریزی برای کسب بالاترین مقدار از ثروت جهانی، باعث گردیده تا گرایشات فاشیستی در بسیاری از کشورهای جهان تقویت شود از جمله آمدن مجدد ترامپ در رأس قدرت در آمریکا، راه یافتن فاشیست‌های AfD در پارلمان آلمان و حاکمیت بر مناطقی از این کشور، به قدرت رسیدن فاشیست‌های مذهبی در سوریه، تقویت جبهه فاشیستی (Rassemblement national) در پارلمان فرانسه و تقویت فاشیسم در اسرائیل، تهاجم گام به گام ناتو برای بلعیدن اوکراین و چنگ اندازی امپریالیسم روسیه بر مناطقی از این کشور. در تلاش برای اخذ سهم هر چه بیشتر از ثروت‌های جهانی، جهان امروز به سه اردوگاه عظیم تقسیم گشته است:

۱- کشورهای سرمایه‌داری غرب متشکل در سازمان ناتو به رهبری آمریکا بعلاوه ژاپن.
 ۲- کشورهای سرمایه‌داری شرق متشکل در سازمان‌های بریکس به رهبری روسیه و سازمان شانگهای به رهبری چین. مجموعه این کشورها تحت سیاست عمومی امپریالیسم چین حرکت می‌کنند. در بین کشورهای امپریالیستی شرق، هند سیاست مستقل خود را دارد و سعی می‌کند با سازمان دادن دالان اقتصادی هند - اروپا (هند، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، اتحادیه اروپا، فرانسه، آلمان، ایتالیا و ایالات متحده آمریکا) به کشورهای سرمایه‌داری اروپائی نزدیک شود. ترکیه امپریالیستی نیز بین این دو اردوگاه در نوسان است و سیاست استفاده از فرصت را در پیش گرفته است.

در نتیجه بزرگترین تضاد در کمپ امپریالیستی، تضاد بین امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم چین است.
 ۳- بزرگترین اردوگاه، اردوگاه طبقه کارگر و زحمتکشان جهان است که در کشورهای مختلف پراکنده شده و دارای سازمان طبقاتی واحد و رهبری واحد نیست. در این اردوگاه است که ثروت موجود در جهان خلق می‌شود و خود محروم از این ثروت است. مردمان این اردوگاه نیز سعی می‌کنند بخشی از ثروت تولید شده توسط خود را از چنگ نیروهای سرمایه‌داری بیرون آورند و به خود اختصاص دهند. این اردوگاه آینده جهان را رقم خواهد زد.

بزرگترین و حادثترین تضاد در سیستم جهانی امپریالیسم بین دو ابر قدرت امپریالیستی آمریکا و چین است. این تضاد به صورت جنگ تجاری ظهور یافته است که با تهدیدهای پراکنده نظامی در دریای چین، تایوان و... همراه است.

در سال ۲۰۱۷ سهم چین از بازار آمریکا حدود ۲۱/۹ درصد بود، یک اوج بی سابقه. دولت ترامپ در ۲۰۱۹ بر ۳۶۰ میلیارد دلار کالای چینی تعرفه‌های سنگینی را اعمال نمود و چین نیز بر ۱۱۰ میلیارد دلار کالاهای آمریکائی تعرفه ۲۵ درصدی اعمال کرد. تا آنجا که در سال ۲۰۲۴ سهم چین در بازار آمریکا به ۱۲/۷ درصد کاهش یافت. در واقع آمریکا سعی کرد تا تعادل تراز اقتصادی را با چین برقرار کند. از ۲۰۱۸ به بعد صادرات آمریکا به چین نیز به شدت کاهش یافته است. وضع تعرفه‌های ۲۵ درصدی به کالاهای همدیگر آنچنان محدودیتی برای صادرات کالا به کشورهای همدیگر ایجاد نمود که برای جایگزین کردن این کالاها، هر کدام به سوی کشورهای دیگری روی آوردند. مثلاً چین بجای واردات نفت از آمریکا به نفت روسیه روی آورد و یا بسیاری از شرکت‌های آمریکائی برای تهیه مواد اولیه‌ای که از چین وارد می‌کردند به مکزیک و کانادا رو آوردند. آمریکا اروپا را با انگیزه جنگ در اوکراین مجبور به خرید نفت و گاز بی کیفیت و گران قیمت کشور خود کرد و روسیه این امکان را

یافت که بجای اروپا نفت را به چین بفروشد. این جنگ تجاری که مهمترین عامل افت تولید در بزرگترین ابرقدرت‌های جهان گردید باعث آشفتگی در اقتصاد جهانی شد که یکی از عوامل گرانی سرسام آوری‌ست که امروز حلقوم مردم جهان را می‌فشارد و در نتیجه آن میلیون‌ها نفر از مردم کشورهای فقیر و مقروض جان خود را از دست می‌دهند؛ یک قتل عام خاموش. این جنگ اقتصادی هنوز با شدت ادامه دارد.

از جانب دیگر کنسرن‌های چینی از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۴ قادر شدند بازارهای آمریکا در آفریقا، برخی از کشورهای اروپائی، بسیاری از کشورهای آسیائی را از چنگ‌اش برابند و ضربات کوبنده‌ای بر اقتصاد آمریکا وارد آورند.

امپریالیسم آمریکا در سال ۲۰۲۴ توانست با دامن زدن هر چه بیشتر به جنگ در اوکراین، و نسل‌کشی مردمان غزه توسط اسرائیل کشورهای اروپائی را هر چه بیشتر درگیر این جنگ‌ها سازد و مجبور نماید به این دو کشور فاشیستی کمک مالی و تسلیحاتی کنند و با فروش اسلحه و نفت و گاز بی کیفیت ولی بسیار گران خود به این کشورهای اروپائی، ثروت‌های اندوخته شده در صندوق‌های مالی آن‌ها را خالی کند.

از جانب دیگر روند کفه ترازوی جنگ اوکراین که در واقع جنگ ناتو به رهبری آمریکا علیه روسیه و در پشت آن چین بود، در سال ۲۰۲۴ به نفع روسیه پیش رفته است. روسیه مناطق اشغالی توسط ارتش اوکراین را پس گرفته و حدود ۴۰ هزار کیلومتر مربع از خاک اوکراین را اشغال کرده است. سربازان اوکراینی روحیه باخته از میادین جنگ می‌گریزند.

بر این زمینه تشدید تضاد کشورهای اروپائی با دولت آمریکا، تشدید تضاد کشورهای اروپائی با هم و خستگی و وازدگی در کمک مالی و تسلیحاتی به اوکراین و اسرائیل مشخصه اروپا در سال ۲۰۲۴ است.

مشخصه خاورمیانه سال ۲۰۲۴ بحران اقتصادی، آشوب سیاسی و جنگ‌های شدیداً ویرانگر است. جبهه متحد آمریکا، اسرائیل و اروپا به ویژه دولت آلمان سرزمینی را که فلسطینیان در آن زندگی می‌کنند، بخشی از سرزمین لبنان و مراکزی از سوریه و یمن را با خاک یکسان کردند، بیش از ۶۰ هزار نفر را کشتند و چندین میلیون نفر را آواره کردند. با این وجود مشخصه سیاست اسرائیل در غزه در سال ۲۰۲۴، شکست است.

اسرائیل اعلام کرده بود که با یک سیاست سه وجهی وارد غزه می‌شود: ۱- نابودی حماس. ۲- آزادی گروگانها. و ۳- بیرون راندن مردم فلسطینی غزه از آن سرزمین. هیچکدام از این اهداف سیاسی برآورده نشد. اسرائیل مجبور شد وجود حماس و مردم فلسطین را در سرزمین‌شان به رسمیت بشناسد و در سال ۲۰۲۵ با همان حماسی که باید نابود می‌شد، توافقنامه آتش‌بس امضا کند. حزب‌الله لبنان نیز با وجود ضربات شدید و ضعف مفرط هنوز فعال است و طرف مذاکره با اسرائیل. دولت فاشیستی اسرائیل نقشه اسرائیل بزرگ را در سر می‌پروراند که تا کنون تحقق نیافته است.

اسرائیل بزرگ باید خود را در تمام سرزمین غزه می‌گستراند تا اولاً تعداد بیشتری از نیروی کار منطقه را در آنجا مستقر سازد و از آن‌ها بهره‌کشی و سودآوری کند و در عین حال بر نفت و گازی که در غزه کشف شده است دست یابد و از این طریق میلیاردها دلار از ثروت مردم غزه را نیز چپاول کند.

حملات شدید اسرائیل به حماس و حزب‌الله و ضعف روز افزون آن‌ها، بحران‌های شدید اقتصادی و سیاسی در سوریه، ضعف مفرط اقتصادی جمهوری اسلامی و انفراد بی سابقه این رژیم از مردم ایران و درگیری روسیه در جنگ اوکراین، باعث سرنگونی رژیم اسد و روی کار آمدن یک رژیم فاشیستی

مذهبی از نوع رژیم جمهوری اسلامی و طالبان گشته است. روی کار آمدن این رژیم در سوریه حلقه اساسی پیوند (محور مقاومت) را در هم شکست و ضعف و شکست اقتصادی، سیاسی و نظامی رژیم ایران در منطقه را با شفافیت در انظار مردم جهان قرار داد.

رژیم ایران برای زنده ماندن، در این شرایط بحرانی‌اش محتاج "پشتیبانان با ثبات"ی در خاورمیانه است، بر این اساس توافقنامه جدیدی را به مرحله تأیید دو کشور ایران و روسیه رساند که در ۲۹ دیماه ۱۴۰۳ (۱۸ ژانویه ۲۰۲۵) توسط پوتین و پزشکیان امضا گردید.

امپریالیسم چین با توافقنامه ۵۰۰ میلیارد دلاری بر بخش عظیمی از تولیدات نفتی و گاز، حمل و نقل، صنایع نظامی، غیر نظامی و محصولات کشاورزی و آبی کشور حاکم گشت. توافقنامه ژانویه ۲۰۲۵ نیز روسیه را بر باقیمانده همان زمینها حاکم گردانید. در واقع کشور ما توسط دو ابر قدرت امپریالیستی تقسیم گشته است. تقسیمی که بر مبنای توافقنامه‌های نوشته شده قابل اثبات است ولی دولت ایران در مورد آن خاموشی گزینده است. اکنون کنسرن‌های عظیم بین‌المللی چین و روسیه ایران را به صورت مستعمره بین خود تقسیم کرده‌اند.

ولی این امر پشتیبانی بی چون و چرای این ابرقدرت‌ها از رژیم ایران را تضمین نمی‌کند، همان طور که با تمام وابستگی‌های رژیم پهلوی به امپریالیسم آمریکا، ادامه سلطنت پهلوی در ایران تضمین نشد، حتی جان‌ش را هم گرفتند. این ابرقدرت‌ها فقط بر مبنای سود و هژمونی حرکت می‌کنند.

سال ۲۰۲۴ سال اوجگیری مبارزات مشخص مردم جهان علیه بحران‌های اقتصادی مصنوعاً ایجاد شده سرمایه‌داری امپریالیستی، علیه نسل‌کشی فلسطینیان توسط فاشیست‌های اسرائیلی، مبارزه علیه اعدام و میلیتاریسم بود. در این سال همبستگی بین‌المللی طبقه کارگر بیش از سال‌های پیش نمود داشته است. این مبارزات بیش از سابق به چپ متمایل شده بود.

نتیجه این که

در سال ۲۰۲۴ جنگ اقتصادی آمریکا و چین و جنگ‌های نظامی ویرانگر با شدت ادامه داشت. اقتصاد آمریکا با بحران‌های شدیدتری دست به گریبان بود و در سرشیب سقوط با گام‌های لرزان و بلندتری فرو می‌رفت، جنگ‌های نیابتی بیش از گذشته جهان را به خاک و خون کشیده بود. در این سال مردمان فلسطین توسط ارتش فاشیست‌های اسرائیلی با یاری کلیه امپریالیست‌های جهان به ویژه آمریکا و آلمان قتل عام شدند. روسیه در جنگ اوکراین پیروزی‌های چشمگیری به دست آورد و مردم اوکراین با دادن صدها هزار قربانی، خسته و دل‌وازده از جنگ از کشورشان فرار می‌کردند. رژیم ایران بازنده اصلی در اوضاع متلاطم خاورمیانه بود.

مبارزه و مقاومت توده زحمتکش و مترقی جهان علیه کلیه این نابسامانی‌ها، در گرایش به چپ نسبت به سال‌های گذشته رکورد زد.

این شرایط بحرانی جهان، به ویژه رشد و همبستگی مبارزات توده زحمتکش در سطح بین‌المللی باعث میلیتاریزه شدن هر چه بیشتر دولت‌های سرمایه‌داری گردید. بخشی از سرمایه‌داری آمریکا نیز در این شرایط چاره‌ای جز روی آوردن به فاشیسم نمی‌دید. بر این پایه دولت ناسیونالیست - فاشیستی ترامپ در ۲۰ ژانویه ۲۰۲۵ روی کار آمد. لذا روی کار آمدن فاشیسم ناشی از اراده این و یا آن فرد و یا یک گروه و حزب سیاسی در کشور سرمایه‌داری امپریالیستی نیست بلکه ناشی از مجموعه شرایط جهانی و ضرورت این یا آن قشر سرمایه‌داری امپریالیستی برای ادامه حیات و ماندگاری‌ست. از این رو ترامپ و دولت‌اش نماینده و فرمانبرداران بخشی از کنسرن‌های بین‌المللی آمریکا هستند.

مردم امروزه نسبت به آغاز اولین دوره ریاست جمهوری ترامپ قطبی‌تر شده‌اند، درک منافع طبقاتی در آن‌ها بالاتر رفته و بر مبنای جایگاه طبقاتی خود موضع می‌گیرند. دقیقاً بخشی از مردم بر مبنای

منافع لحظه‌ای و باور بر این که ترامپ می‌تواند آن را برآورده کند، به او رأی دادند. بخش عظیمی از مردم جهان به حیرت فرو رفتند و نمی‌توانستند باور کنند که اکثریت مردم آمریکا مجدداً به فاشیست خطرناکی همچون ترامپ رأی داده باشند.

نیروهای راستگرا از قبیل AfD آلمان، فاشیست‌های اسرائیلی و فاشیست‌های ایرانی در اپوزیسیون از قبیل سلطنت طلبان ایرانی جشن گرفتند.

ترامپ در مراسم تحلیف ادعا کرد که: در تروری که گلوله از توی گوشم رد شد «توسط خداوند نجات یافتم تا آمریکا را دوباره عظمت ببخشم» و به عنوان فرستاده مستقیم خداوند اولین گام‌های خود را جهت "نجات آمریکا" چنین بر شمرد:

تغییر نام خلیج مکزیک به خلیج آمریکا،

پس گرفتن پاناما و تسخیر گرینلند و اشغال کانادا و تبدیل آن به یکی از ایالات آمریکا.

وضعیت استقراری ملی در مرزهای جنوبی و روند بازگرداندن میلیون‌ها و میلیون‌ها "جنایت کار خارجی" [منظور ترامپ مهاجرین است] به مکان‌هایی که از آنجا آمده‌اند،

حذف سایت دولتی اسپانیایی تبارها،

اعمال صلح در جهان از طریق اعمال قدرت، مثلاً اعمال تحریم‌های گسترده علیه روسیه برای پایان دادن به جنگ اوکراین،

اعمال مجدد تحریم‌های سنگین علیه ایران،

اعمال تعرفه‌های ۲۵ درصدی علیه کانادا و مکزیک و تعرفه مجدد ۱۰ درصدی علیه چین

وضع تعرفه‌های سنگین تجاری بر اروپا،

سیاست‌ها و اقدامات سختگیرانه نسبت به ایران،

لغو قانون حق شهروندی کودکان خارجی که در آمریکا به دنیا می‌آیند،

خروج آمریکا از سازمان جهانی بهداشت،

عفو عمومی کسانی که کنگره آمریکا را اشغال کردند،

پوتین و شی جین پینگ به عنوان نمایندگان دولت روسیه و چین یک روز بعد از مراسم تحلیف دونالد ترامپ در یک تماس ویدئویی بر روابط نزدیک‌تر خود در زمینه‌های مختلف تأکید کردند.

پوتین گفت: «ما مشترکاً از توسعه نظم جهانی عادلانه‌تر و چند قطبی‌تر حمایت می‌کنیم و برای تضمین امنیت غیرقابل تقسیم در اوراسیا و در کل جهان تلاش می‌کنیم.»

شی جین پینگ نیز در مورد روابط روسیه و چین تأکید کرد که: «به تعمیق همکاری‌های استراتژیک، حمایت قاطعانه از یکدیگر و حفظ منافع مشروع دو کشور ادامه دهند.»

در واقع رهبران این دو کشور در مقابل سیاست تک قطبی ترامپ بر سیاست چند قطبی جهانی تأکید و اتحاد مستحکم‌تری را در مقابل آن بیان کرده‌اند. در عین حال این دو دولت امپریالیستی علاقمندی خود را نیز نسبت به همکاری اقتصادی با آمریکا نشان داده‌اند.

برنامه‌های اولیه ترامپ که از همان روز تحلیف‌اش شروع گردیده، نشان می‌دهد که در دوره ریاست جمهوری او جهان در آشوب و بحران‌های گسترده‌تری فرو خواهد رفت. سیاست‌های اعلام شده از جانب او

اولاً استعمار کهن را در پیش دارد.

دوماً سرکردگی مجدد امپریالیسم آمریکا بر جهان را هدف گرفته است.

ترامپ مایل و مصمم است کشورها و مناطقی از جهان را با نیروی نظامی به خود ملحق سازد؛ کرینلند، پاناما، کانادا و نوار غزه.

او در ۴ فوریه ۲۰۲۵ اعلام کرد که غزه در «مالکیت بلند مدت» آمریکا می‌تواند به «ساحل زیبای خاورمیانه» تبدیل شود.» این طرح‌های فاشیستی و استعماری نشان می‌دهند که:

اولین آشوب بین‌المللی تسخیر نظامی کانال پاناما و گرینلند خواهد بود. ترامپ در مصاحبه‌ای می‌گوید: «گوش کنید، کانال پاناما برای کشور ما حیاتی است. این کانال توسط چین اداره می‌شود. ما کانال پاناما را به پاناما دادیم. ما آن را به چین ندادیم. آنان از آن سوء استفاده کردند. از این هدیه سوء استفاده کردند.» در نتیجه او می‌خواهد این کانال را «پس بگیرد». او همچنین اضافه می‌کند که: «ما به دلیل امنیت ملی به گرینلند نیاز داریم. ... شما حدود ۴۵۰۰۰ نفر آنجا دارید. مردم حتی نمی‌دانند که آیا دانمارک دارای حقوق قانونی برای این قلمرو است یا خیر. اما اگر هم می‌دانند باید از آن صرف نظر کنند زیرا ما برای امنیت ملی به آن نیاز داریم» (سایت fir)

به این ترتیب او می‌تواند هر نقطه‌ای از دنیا را که برای امنیت آمریکا مورد نیاز بداند، تصاحب کند، بدون در نظر گرفتن آرای مردم آنجا، از جمله منطقه غزه را. در نتیجه اولین گام این سیاست، حداقل آشوب عظیم در آمریکای لاتین است. دومین آشوب در تسخیر گرینلند برپا خواهد شد.

سومین آشوب تسخیر و کنترل کاناداست. کانادا کشور بزرگ و پیشرفته‌ایست که استقلال خود را به این آسانی نخواهد فروخت. لذا نزدیک شدن گام‌های ترامپ به این کشور درگیری‌های وسیع نظامی به همراه خواهد داشت و اقتصاد جهانی و امنیت ملی بسیاری از کشورها زیر سؤال خواهد رفت.

و تا اینجا، چهارمین آشوب در منطقه خاورمیانه شعله خواهد کشید. تنها همین سیاست در مورد غزه کافی است که آمریکا را به طور کامل نزد مردم جهان منفرد سازد و مورد نفرت گرداند.

وضع تعرفه‌های سنگین بر کالاهای کشورهای مختلف از جمله چین و کانادا، به شدت بر اقتصاد جهانی تأثیر خواهد گذاشت، در مرحله اول یک آشوب اقتصادی ایجاد خواهد کرد. کشورهایی که کالاهای مورد نیاز خود را از آمریکا تأمین می‌کردند، مجبور می‌شوند به کشورهای دیگر رجوع کنند و آمریکا نیز که با تعرفه‌های سنگین این کشورها روبه‌رو می‌گردد مجبور می‌شود این کالاها را از کشورهای دیگر وارد کند. این آشوب به گرانی چندین مرتبه‌ای همه مواد مورد نیاز زندگی میلیاردها نفر از مردم جهان می‌انجامد و صدها میلیون نفر را به فقر و فلاکت و بیماری و مرگ خواهد کشاند.

سیاست ترامپ در دو زمینه باعث آشوب و تشدید فقر در آمریکا خواهد شد:

۱- سیاست مهاجر ستیزی از یک جانب و راه دادن به مهاجران حرفه‌ای ماهر با تخصص علمی. این امر نیروی کار ارزان را از شرکت‌ها دریغ می‌کند و در عین حال متخصصین آمریکائی را عقب می‌راند.

۲- کم کردن مالیات شرکت‌ها و کنسرن‌های ثروتمند آمریکائی. این کار باعث می‌شود که کل مبلغ مالیاتی که به این شرکت‌های ثروتمند بخشیده می‌شود، از جیب کارگران و زحمتکشانشان چپاول شود. این امر گذشته از ایجاد فقر بیشتر، به درک بیشتر زحمتکشانشان از ماهیت و عمل کرد یک قشر فاشیستی سرمایه‌داری خواهد انجامید و جامعه را قطبی‌تر خواهد کرد.

سیاست ترامپ در مورد ایران، تشدید همان سیاست دوره اول ریاست جمهوری‌اش می‌باشد. دولت آمریکا با وجود جمهوری اسلامی مشکلی ندارد. رژیم جمهوری اسلامی بهترین گزینه برای آمریکاست زیرا آمریکا و امپریالیست‌های غربی و شرقی می‌توانند در اثر آشوبی که رژیم جمهوری اسلامی در خاورمیانه به پا می‌کند، میلیاردها دلار اسلحه به کشورهای این منطقه بفروشند. به طوری که امروزه عربستان سعودی، ترکیه و هند جزو بزرگترین خریداران اسلحه در جهان هستند. مشکل دولت آمریکا با ایران، بازیگوشی این رژیم و بی ادبی اوست. اگر رژیم ایران با ادب شود و به فرمان کنسرن‌های

غربی گوش فرا دهد، مورد همه گونه لطف و محبت قرار می‌گیرد. تحریم‌های اقتصادی آمریکا علیه ایران نیز عملاً علیه رژیم جمهوری اسلامی نیست. این رژیم با همه تحریم‌ها خود را وقف می‌دهد. تحریم‌ها علیه مردم زحمتکش ایران است. همه چیز گران‌تر می‌شود. بسیاری از کالاهای مورد نیاز مردم در زمینه غذایی و دارویی از دسترس بیرون می‌رود و مرگ و میرهای دسته جمعی هزاران نفر را باعث می‌گردد.

در واقع تحریم‌ها برای این است که با ایجاد نارضایتی در مردم، رژیم ایران را تحت فشار قرار دهد و مجبور به پذیرش خواست‌های خود نماید. در نتیجه مردم هدف اصلی تحریم‌ها هستند.

هیچ کدام از کشورهای خاورمیانه خواهان تهاجم نظامی اسرائیل و آمریکا به ایران نیستند. زیرا نابسامانی‌ای که در نتیجه آن گریبانگیرشان می‌شود، بسیار سنگین و طاقت فرسا خواهد بود. اولین ضربه این تهاجم به کشورهای نفت‌خیز است که با افت صادرات نفت روبه رو می‌شوند و اقتصادشان از هم می‌پاشد. این امر به گرانی جهانی بیشتر دامن خواهد زد.

در عین حال حمله نظامی به ایران دخالت چین و روسیه را در پی خواهد داشت زیرا که چین از ۵۰۰ میلیارد دلار و روسیه از بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار سرمایه‌های خود در ایران نمی‌گذرند.

به هر حال فشار بر ایران تضعیف باز هم بیشتر نیروهای "محور مقاومت" را در پی خواهد داشت. مردم فلسطین با شدت بیشتری سرکوب خواهند شد و مقاومت واقعی این مردم شکل تازه‌ای به خود خواهد گرفت، شکل مردمی، مترقی و آزادیخواهانه.

دو معضل بزرگ دیگر که باعث تنش بسیار در بین مردم جهان است، حضور نیروهای آمریکائی در دریای چین و مسأله تایوان است.

دوره اول حاکمیت ترامپ با گسترش نیروهای آمریکائی در دریای چین همراه بود. در عین حال آمریکا با علاقه تایوان را علیه چین یاری می‌نمود.

اضافه کردن تعرفه ۱۰ درصدی بر تعرفه‌های پیشین بر کالاهای چینی نشان می‌دهد که ترامپ همان سیاست پیشین خود را با شدت بیشتری علیه چین اعمال خواهد کرد و جهان را گامی بلند به جنگ بزرگ امپریالیستی نزدیک خواهد نمود.

آخرین تصمیم فاشیستی ترامپ در سطح بین‌المللی تحریم دیوان کیفری بین‌المللی است. این دیوان حکم دستگیری نتانیاها را به عنوان جنایت کار جنگی صادر کرده است.

تمام این معضلات و درگیری‌ها باعث بالا رفتن آگاهی مردم از خود، از تقابلات طبقاتی و روند اوضاع جهانی خواهد شد. بشریت مترقی به محوریت طبقه کارگر در چهار سال آینده متحدتر، متشکل‌تر و با آگاهی بیشتری نسبت به فساد ساختار سرمایه‌داری پی می‌برد و علیه آن مبارزه خواهد کرد.

دوره چهار ساله ریاست جمهوری ترامپ و اعمال سیاست‌های به شدت ناسیونالیستی و فاشیستی‌اش باعث انفراد بیشتر دولت آمریکا از مردم جهان خواهد شد و مردم آمریکا همراه دیگر مردمان جهان مبارزه متحد و گسترده‌ای را علیه آن به پیش خواهند برد.

دوره ۴ ساله ریاست جمهوری ترامپ در آمریکا را باید دوره تکامل آگاهی مردم آمریکا و جهان از مبارزه طبقاتی و نزدیک شدن به درک ضرورت گذار به ساختار سوسیالیسم به حساب آور.

نظم کمونیستی

۲۷ بهمن ۱۴۰۳